

اما جلوها پیداست که آنان نیز راه آسوریان را می‌رفتند و گفتیم که ذرفناری بیشتر می‌کردند و چون دبه‌های ایشان بهم نزدیک است و از زمانهای پیش افزار جنگ میداشتند عثمانیان یکدسته از کردان بر سر آنان فرستادند و سپس دسته‌ای سپاه روانه کردند و جلوها پشت گرمی جاهای خود بجنگ ایستادند و تا دبری ایستادگی می‌نمودند تا درماندند و بسیاری از آنان کشته گردیدند و بازمانده زنان و فرزندان خود را برداشته و بینامین مارشیمون و خاندان او را بمیان انداخته و روبروی مرز ایران آورده و بسلماس درآمدند. دسته نخست بیست و پنج هزار کمایش رسیدند و روسیان و مسیحیان ایشان را پذیرفته و ایرانیان هم بجلوگیری برخاستند.

چنانکه گفتیم این در شهر یور ماه بود. بدینسان دسته‌های انبوهی از مسیحیان در سلماس و ارومی گرد آمدند و خواهیم دید که دولتهای مسیحی و مسیونرهای کینه توز امریکا و فرانسه اینانرا چگونه افزار کار خود ساختند و بچه سیاهکاریهایی برخاستند. مارشیمون با روسیان و نمایندگان فرانسه و انگلیس و امریکا پیوستگیهایی میداشت، با اینحال پول شیمون نامی را از آسوریان بنمایندگی از خود روانه لندن گردانید که در آنجا بکوششهایی برخیزد و سررشته داران لندن را از حال مسیحیان آذربایجان آگاه گرداند، و آن مرد است که در لندن نشسته و دروغهای بسیار پراکنده گردانیده، و شما آن را ببینید که تا کنون کسی پاسخ آن دروغها و دروغهای بسیار دیگر را که سپس در باره پیش آمد های ارومی از سوی مسیونرهای امریکا و فرانسه در اروپا و امریکا پراکنده گردیده نگفته است و ما که اکنون باین نوشته برخاسته ایم اگر بر نخواستیمی همه آنها در تاریخ جا گرفتگی و ستمگران خونخوار ستم دیده شناخته شدند.

جلوها که دسته‌های بسیاری در ایران می‌زیستند چون بسیاری از آنان لخت و کرسنه بودند و پولهایی که آمریکاییان و ارمنیان و دیگران می‌پرداختند بهمه ایشان نمیرسید بیشتر در آبادیها پراکنده شده دارایی مردم را می‌ربودند و کسی جلویگیری نمی‌خواست یا نمی‌توانست. کار با آنجا رسید که در زمستان سال ۱۲۹۶ با پیشنهاد کارگزاری ارومی وزارت خارجه آگاهی در روزنامه های تهران پراکنده گردانیده

و از ایرانیان درخواست دستگیری برای آنان نمود و چون ما کارهای اینان را با مردم ارومی و سلماس خواهیم نوشت بجایمان دانیم که در پایان این گفتار آن آگهی وزارت خارجه را در اینجا بیاوریم تا دانسته شود ایرانیان با آنان چه مهربانیهایی مینموده اند. اینک رونویس آن آگهی :

درخواست اعانه از طرف وزارت امور خارجه

از کارگذاری ارومیه بوزارت امور خارجه راپورتی رسیده است که مفاد آن اینست طایفه جلو که عده آنها بالغ بر چند هزار خانوار میباشد برهنه و عریان دست از مساکن خود کشیده از خاک عثمانی بخاک ایران رو آورده اند از آن جمعیت چند هزار خانوار بطرف ارومیه و عده بسمت سلماس و خوی هجوم نموده و در بیک حالت فقر و فاقه و پریشانی رقت انگیز زندگانی مینمایند و بواسطه شدت استیصال و اضطراب طبعاً بدهات و قصبات اطراف نیز متعرض و موجبات زحمت و صدمه اهالی را فراهم میسازند اگرچه از طرف مأمورین محلی برای جلوگیری از بروز این گونه وقایع اقدامات می شود ولی در مقابل چندین هزار نفر برهنه و گرسنه قوای محلی بهیچ وجه نمی تواند مؤثر واقع شود مردم آذربایجان نیز بواسطه صدمات و خسارات فوق العاده که در این سنوات اخیره دیده اند قدرت بمساعدت و همراهی بآن جمعیت را ندارند وزارت امور خارجه برای این که شاید بتواند بدبختی و فلاکت این بیچارگان و مزاحمت آنها را به اهالی تخفیف داده و وسیله مختصر معاشی برای آنها تهیه کرده باشد دفتر اعانه در اداره طوماناس باز نموده و از صاحبان هم عالیه متمنی است که در این کار خیر حتی القوه بمال مساعدت نمایند تا این جماعت بدبخت در این زمستان فی الجمله مایه معاشی تحصیل کرده و از سرما و عسرت با این حال اسفناک تلف نشوند و صدمه و زحمت آنها هم به اهالی وارد نشود و چهی که در تجارتخانه طوماناس جمع شود وزارت امور خارجه بتوسط همان تجارتخانه بارومیه و خوی برات خواهد نمود که با اطلاع حکومت و کارگذاری و امین مالیه و دوسه نفر از علماء محلی بهر ترتیب که مقتضی باشد برای دادن نان و لباس به این فقرا مصرف نمایند .

مجلس سوم و کارهای آن

باز شدن مجلس را در سیزدهم آذرماه ۱۲۹۳ نوشتیم و کنون از کارهای آن و پیش آمدهای کشور در زمان آن سخن میرانیم. یکماه کمایش نمایندگان بگذرانیدن اعتبار نامها می پرداختند و چون آنها گذشت و مجلس رسمی شد بایستی کابینه نوینی بروی کار آید. در این مجلس هم دیموکرات و اعتدالی جدامی بودند. چیزیکه هست کسانی از دو دسته بهم پیوسته و بنام «ائتلاف» یکدسته بیشتری پدید آورده بودند که بکابینه بایستی «رأی اعتماد» دهند. اینان بمستوفی الممالک سر وزیر پیشین گرایشی نشان دادند و او بگردن گرفت که دوباره کابینه پدید آورد و با آنکه وزیران فهرست داشتند و از چند سال باز جز کسان شناخته شده ای بوزیری نمی آمدند و نتوانستندی بیایند باز مستوفی دوسه هفته را بنام برگزیدن آنان گذرانیده و سرانجام روز شنبه سیام بهمن (۵ ربیع الثانی ۱۳۳۳) کابینه خود را که عین الدوله وزیر داخله آن بود بمجلس بشناسانید و يك پرگرام درازی پیش نهاد، و با آنکه دسته بیشتر نمایندگان از پیش گرایش بمستوفی نشان داده بودند و پس از شناسانیدن کابینه نیز در چند نشست گفتگو در پیرامون پرگرام کرده شد، با اینهمه در سایه دولی نمایندگان کابینه نوین پیشرفت نتوانسته و از همان روزهای نخست دچار بحران گردید و بی آنکه کاری انجام دهد از میان رفت. این بار نام حسن پیرنیا (مشیر الدوله) بمیان آمد و او بگردن گرفت که کابینه درست کند و بیست و اند روز بدینسان گذشت تا روزیکشنبه بیست و دوم اسفند ماه کار انجام گرفته و کابینه او بمجلس آمد. لیکن زمان آن نیز کم بود و چند روز نگذشت که بحران نمودار گردید، و در اینمیان بار دیگر سعد -

الدوله در میدان دیده شد که بدانسانکه روزنامه ها نوشتند بهمدستی کسانی میخواستند « کودتا » کرده و رشته کارها را بدست گیرد و مجلس را بسته و بشیوه « دیکتاتوری »



شهیدی باقرخان

فوجمایلخان

پیکره ۶۰

ایران را راه برد. ولی پیش از آنکه بکاری بر خیزد چگونگی بیرون افتاد و کاری انجام نگرفت.

این بار نام عین الدوله بزبانها می رفت و دسته بیشتر مجلس به سوی او می گرایید و این بود او بسر وزیری برگزیده شده و پس از زمانی که بر گزیدن وزیران می - کوشید در نیمه های اردیبهشت (۱۲۹۴) کابینه خود را که وزیر داخله آن فرمانفرما

بود بمجلس آورد. لیکن زمان آن نیز کوتاه بود و اندکی نگذشت که در نتیجه استیضاح که در مجلس از فرمانفرما در باره پیش آمد های قصر شیرین و کرمانشاهان (که ما آنها را خواهیم نوشت) کرده شد باز بحران پیش آمد، و همچنان بود و نامهای مستوفی و مشیرالدوله و عینالدوله بزبانهای رفت، تا دوباره مشیرالدوله را بر گزیدند و او پذیرفت ولی پس از آنکه چندی بسر برد بی آنکه کابینه‌ای پدید آورد کنار جست و این بود بار دیگر نام مستوفی بمیان آمد و او کار را بگردن گرفت و دیر گاهی می‌رفت و می‌آمد و سرانجام روز چهارشنبه بیست و ششم مرداد کابینه نوین خود را که حاجی محترم السلطنه وزیر امور خارجه و وثوقالدوله وزیر مالیه آن بود در مجلس بشناسانید و بدینسان هشت ماه بیشتر با آمدن و رفتن این کابینه ها هدر شد و مجلس و دولت به هیچ کار ارجداری نتوانستند پرداخت.

کنون ببینیم در آن هشت ماه کشور در چه حالی بود؟! آذربایجان و کردستان را که میدانیم میدان جنگ بوده، خوزستان نیز بحال اینها افتاده و در آنجا نیز میانه انگلیسیان و عثمانیان کارزار می‌رفت و در این جنگها بود که علمای نجف بنام جهاد همراهی با سپاه عثمانی کرده و پا در میان میداشتند و دسته‌هایی از بنی طرف و دیگر عربهای ایرانی نیز پیروی از ایشان نموده و بعثمانیان پیوسته بودند و از اینسوی چون شیخ خزعلخان با همه توانایی خود یاوری بانگلیسیان میکرد دسته‌هایی از عرب هم بسا اینان میبودند (*) در بوشهر در نتیجه آشوبی که بر خاسته بود انگلیسیان سپاه پیاده کرده و رشته کارهای آنجا و دیگر بندرهای جنوبی را بدست خود گرفتند. رویهمرفته هر دوسو چون از دولت ایران نومید شده و آنرا یارا و توانای هیچ کاری نمیدیدند و خود دولتی در میانه نمی یافتند بیک بار چشم از آن پوشیده و خودشان آزادانه تالشهایی بکار می‌بردند. روسیان و انگلیسیان در هر کجا که دست میداشتند و می‌توانستند هر که را از کونسلها و کارکنان و بازرگانان آلمان و اتریش و عثمانی می‌یافتند دستگیر می‌کردند. از آنسوی آلمانیان و عثمانیان نیز در هر گوشه‌ای که میدان میدیدند بکوششهایی برخاسته به پیشرفت کار خود میکوشیدند.

عثمانیان گذشته از آذربایجان و کردستان و خوزستان از راه خاناتین و قصر شیرین نیز پیش آمده و حسین رؤف نامی از سرکردگان ایشان در کردن نشسته و آزادانه فرمان می‌راند و کسانی را از ایرانیان گرفته تیرباران می‌کرد، و در نتیجه این کارهای او و رنجیدگی نمودن دولت بود که از فرمانفرما وزیر داخله «استیضاح» کردند و در نتیجه آن چنانکه گفتیم کابینه عین الدوله دچار بحران گردیده از میان رفت. دو ایل کرد ایرانی کلهر و سنجابی یکی به‌وا داری حسین رؤف بیک و دیگری بدشمنی او با یکدیگر می‌جنگیدند و خون همدیگر را می‌ریختند.

آلمانیان در چند جا بگرفتن سواره و شورانیدن ایلها می‌کوشیدند. در فارس مسیو واسموس و در اسپهان دکتر پوزین و در کرمانشاهان مسیو شومان کوششهایی بکار می‌بردند. واسموس که زبان و شیوه زندگانی ایرانیان را نیک یاد گرفته بود دعوی مسلمانی خود را بمردم ساده دل تنگستان و دشتستان نزدیک کردانیده بود زد و خورد خونینی را با انگلیسیان، با دست آن مردم پیش می‌برد، دکتر پوزین با همدستی کسانی از آلمانیان و از اتریشیانی که بدست روسیان افتاده و بترکستان برده شده و از آنجا گریخته و به ایران پناهیده بودند نزدیک بسیصد تن سواره از ایرانیان گرفته که تفنگ و فشنگ و ماهانه با آن می‌داد و آنانرا که مجاهد «!» نامیده می‌شدند بچند دسته کرده و هر دسته را بچند تن آلمانی و اتریشی سپرده برای شورانیدن مردم و انجام کارهایی به یزد و کرمان و قاینات و آن پیرامونها می‌فرستاد. این نیز دعوی مسلمانی از خود می‌نمود و نوید میداد که همه آلمانیان باسلام خواهند درآمد و بدینسان مردم عامی و ملایان هوسمند را بسوی خود می‌کشانید. رفتاری را که صد سال پیش ناپلئون در مصر نموده بود اکنون اینان در ایران می‌نمودند و بفریفتن عامیان می‌کوشیدند.

در کرمانشاهان از آغاز جنگ میانه کونسولهای روس و انگلیس با کونسولهای آلمان و عثمانی کشمکش پیدا شده و کم‌کم دامنه‌اش دراز گردیده بود، آلمانیان در آنجا نیز کسانی را بر سر خود گرد می‌آوردند و بهنگامی که کونسولهای روس و انگلیس بهمدان رفته و به آهنگ بازگشت به کنگاور رسیده بودند ناگهان شونمان بادسته‌ای

آناً بر سر اینان رسید و کرد آبادی را گرفته با شصت تیر به جنگ و شلیک پرداخت و حکمران آنجا بیش از این نتوانست که میانجی گردد و از شومنان باز گزاردن راه همدان را خواستار گزردد که دو کونسول از آن راه بیرون شتابند و از رفتن بکرمانشاهان چشم پوشند. تا چند روزی روزنامه های تهران این داستان «فروغ کنگاور» را مینوشتند.

اینست نمونه ای از تلاشهای آبرو بر باد ده بیگانگان در آن هشت ماه، در این میان نایب حسین و پسرانش که داستانشان را نوشته ایم همچنان در کاشان و آن پیرامونها می ایستادند، و گذشته از ایشان یک رضا جوزانی در پیرامون اسپهان و یک ظفر نظام در آبادیهای ورامین پیدا شده و هر یکی از اینان سر گرم چپاول و تاراج مردم میبودند. برای نایب و پسرانش همچشمی یا بهتر گویم هموردی بنام چراغلیخان بختیاری پیدا شده بود که چون زبان و آزار فراوان از ایشان می یافت و از دادخواهی بدولت نتیجه نمیدید ناگزیر شده خود با ایشان زد و خورد می کرد، ولی شنیدنی اینست که چون نایب و پسرانش فرمان دولتی در دست کرده و با صد دزدی و چپاول که میکردند عنوان حکمرانی و راهداری میداشتند این بود چراغلیخان گردنکش و نافرمان در می آمد و در نتیجه تلگرافهای «سردار جنگ» (ماشاء الله خان) از تهران باو دستور داده میشد که به «دفع اشرار اقدام» نماید و او سواران تاراجگر خود را برداشته بر سر چراغلیخان می رفت و چون کاری از پیش نمی برد از دولت توپ میخواست. اینست نمونه ای از کاردانیهای مردان آن روزی، شنیدنی تر اینست که در همان روزها روزنامه های در کاشان بهمان نام بریا شد که همانا در رفت آنرا نایب و پسرانش از در آمد های سرشار خود میپرداختند و این روزنامه روسیاه در نخستین شماره خود همین داستان را با آب و تاب مینویسد و از رفتن «سردار جنگ» بر سر «اشرار» دلخوشیها مینماید، در حالیکه در همان هنگام چراغلیخان نیز تلگرافهای پیاپی بتهران فرستاد و از دولت توپ و افزار می خواست که «دفع اشرار» کند، و بگفته روزنامه عصر جدید خود کار سختی شده بود که دانسته شود «اشرار» کدام دسته می باشد.

از اداره ژاندارم و از کوششهایی که در راه پیدایش آن بکار رفته بود سخن

رانده‌ایم ، این دسته سپاه که در دو سال آخر هنر نمایها کرده و در ایمن گردانیدن راههای جنوب و غرب فیروزیها یافته بود و کنون را در سراسر کشور بزرگ چند هزار ساله یگانه سپاه امید بخش می بود از دیر گاه دو همسایه از پیشرفت آن و از جایگاهی که میان مردم پیدا میکرد سخت رمیده و بیمناک می ایستادند و در نهان و آشکار کارشکنی میکردند ، بوئنه پس از آغاز جنگ جهانگیر که بریم و کمان آنان افزوده و سر کردگان سویدی را هوا خواه آلمان می شمارند ، و چون رشته خزینداری دزدست بلژیکیان می بود که پس از رفتن مورنارد یکی دیگر جای او را می گرفت با دست آنان فشارهای سخت باداره ژاندارم میدادند ، در این چند ماه بارها بیم از بهم خوردن آن اداره بمیان می آمد و در روزنامه ها گفتگو میشد و اندازه تنگدستی آن یکدسته سپاه ایرانی را دلسوزانه برشته نوشتن میکشیدند .

اینست اندکی از پیش آمد های دلخراش ایران در آن هشت ماه بحران که ما بی آنکه در بند تاریخ و زمان آنها باشیم بکوتهای نوشتیم . بکمتر کشوری چنین گرفتاری پیش آید ، بدتر از همه آنکه پس از هشت ماه بحران وزیرانهای بی اندازه تازه کسانی برشته کارها چسبیده بودند که بارها آزموده شده و کسی امید بفیروزی آنان نمیداشت . بارها گفتدایم اینان دسته‌ای بودند که از یکسو نمی خواستند بکنار باشند و پی کار های دیگر روند و از یکسو هیچ کاری نمی توانستند ، و انگیزه این توانستشان آن بود که هر کدام سخت در بند خشنودی کارکنان سیاسی دو همسایه می بودند و از رنجاندن آنان بسیار می پرهیزیدند و در همانحال ناخشنودی مردم را نیز نمیخواستند و این بود می آمدند و بی آنکه بیک کار بزرگ و ارجداری که ناگزیر مایه رنجش دو همسایه شدی بر خیزند با کار های بی ارجی مردم را فریفته و کشور را ایستاده و آواره گردانیده و همینکه بیک سختی میرسیدند خود را بکنار می کشیدند . این بود حال همگی آنان . بماند آلودگی هایی که پاره ای از ایشان در نهان می داشتند .

قرنها گذشته و چنین هنگامه جهانگیری پیش آمده بود و کنون می بایست پیش از همه سیاست بیرونی ایران دانسته شود ، می بایست مجلس و روزنامه ها و دولت

همگی پیش از همه باین کار پردازند. سیاست بی یکسویی که در آغاز جنگ بر گزیده شده بود کنون بهم خورده و گذشته از آنکه هر دو سوسپاه بخاک ایران آورده و پاس بی یکسویی رانداشته بودند خود ایرانیان ارجی بآن نگزارده و در چند جادسته های بزرگی از ایشان باین سو یا بآن یکی پیوسته و پا بمیان جنگ گزارده بودند، گذشته از داستان مجاهدان و کردان در آذربایجان و داستان عربها در خوزستان در وشتستان و تنگستان جنگ سختی میانه ایرانیان و سپاه انگلیس میرفت. پیداست که این پیش-آمدها ایران را از بی یکسویی بیرون آورده بود، ایران کنون آسیب و گزند جنگ را امیدید و در هر گوشه آن خونها ریخته می شد و مردم بیگناه از ایمنی بی بهره می زیستند، و از آنسوی امید هیچ سودی از پایان جنگ برای خود نتوانستی داشت و چون هر دو سو را از خود ناخشنود گردانیده بود هر سویی که فیروز در آمدی جز باخشم و دشمنی با ایرانیان رفتار نکردی، برخی روزنامه ها اینها را یادآوری می کردند، ولی وزیران خود را بناشنیدن زده و بچنین گفتگویی نزدیک نمی آمدند و همیشه خواستند که بنام بی یکسویی که بر روی دولت گزارده بودند بس کنند و در برابر پیش آمدها نیز رفته خونسردی و بی پروایی را از دست نهشته و در برابر تاخت و تازهای یکه بیگانگان در شمال و جنوب و غرب و شرق کشور می کردند تنها با نامه و تلگراف رنجیدگی نمایند، و رو بهمرفته تن بسختی نداده و بار خود را سنگین نگردانند.

هفته ای نمی گذشت که یکداستان ننگ آور دیگری در روزنامه ها نوشته نشود، این بی پروایی دولت برنومیدی دل آزرده مردم افزوده و گرایش آنان را بسوی آلمانها بیشتر می گردانید، از یکسو دل آزرده گیهای چند ساله از دو همسایه، و از یکسو نومیدی از دولت و از یکسو کوششهای کارکنان آلمان و عثمانی بدستاورز «اتحاد اسلام» دست بهم داده تکان سختی در کشور پدید می آورد. بویژه با باورهایی که بپیروزی آلمان در جنگ در دلها پیدا شده بود و کمتر کسی گمان دیگری به نتیجه جنگ می برد. با آنکه این هنگام سال یکم جنگ جهانگیر بی پایان رسیده و کسانی که از نزدیک پیشرفت جنگ را تماشا کرده و از چگونگیها آگاه میشدند می دانستند آلمانیان نقشه خود را پیش نبرده اند و از آن کوششهای بسیار شگفت خود در میدان

غرب به نتیجه‌ای که میخواستند نرسیده اند و آینده جنگ برای ایشان بیم آور تر است تا برای هموردانشان، در شرق چون این آگاهیها نبود و مردم از روی آگاهی-هایی که درباره چیرگی آلمانیان در میدان روس و پیشرفت ایشان در خاک فرانسه شنیده بودند و می پنداشتند همچنان در پیشرفتند بسوی ایشان بیشتر میگرایندند.

در چنین هنگامی مجلس سوم جز ناتوانی از خود نشان نمیداد، التماutom روس و کوششهایی که در پی آن، برای کشتن شور آزادی شده بود اثر خود را نشان میداد و این مجلس از هر دو مجلس پیش ناتوان تر و کم ارزشتر می بود. آن شورایراندوستی



۶۲ - عظیم زاده



۶۱ - میرزا علی اکبرخان

این دو تن کردان داستان زبجانند

که در این هنگام اندیشه‌ها را یکی گرداند، و آمردانگی که همه را برای ایستادن در برابر دشواری‌ها آماده سازد در میان نمایندگان دیده نمی شد. بسیاری از ایشان کوتاه اندیش و سود جود می بودند و جز بهواداری از این وزیر و از آن وزیر نمی پرداختند.

این مجلس اگر نیرومند بودی توانستی رشته اندیشه‌ها را بدست گیرد و توده را بخود نگذارد، و از جوش و خروش مردم پشتیبان برای خود پدید آورده و دولت را

نیز پیرو و فرمانبر خود گرداند، و همدستی با هر یکی از دوسوی جنگی را که بسود کشور دید بدولت وتوده بپذیراند. روشنتر گویم: توانستی از پیش آمد اروپا بهره جسته راهی برای کشور باز کند. اگر مجلس یکم یادوم بودی این را توانستی. راست است کار بسختی کشیده و هیچکس از دوسو پاکدلانه پیش نمی آمدند. دو دولت ساها که کوشیده و ایران را بآنحال انداخته بودند هم میخواستند در آنحال پریشانی و زبونی نگاهداشته فرصت تکانی ندهند و بهیچ پیمان با دولت تن در نداده و هیچ خواستی را ازو نمی پذیرفتند، از اینسو آلمان و عثمانی تنها آن می خواستند که ایرانیان را بشورانند و یکمیدان نوینی برای روسیان باز کنند که بدینسان دسته هایی از قزاق و سالدات ایشان را در اینجا سرگرم کنند، و بیگمان در بند پایان کار و سود و زیان ایرانیان نبودند.

این بود سختی کار ایران، لیکن این سختی بیش از همه نتیجه آشفته گی اندیشه ها و ناتوانی دولت می بود، اگر مجلس توانستی سامانی بکارها دهد و رشته اندیشه ها را بدست گیرد این سختی بخود کمتر گردیدی و چه اینسو و چه آنسو از بی پروایی کاسته و پاسدارانه پیش آمدندی و از بستن پیمانی باز نایستادندی، آن بی پروایی و ارج نگزاری همه نتیجه آگاهی بود که از اندازه ناتوانی ایران میداشتند.

يك پارلمان سیاست کشور را روشن نگردانیده و آنرا بدسته های سود جو، و بکارکنان بیگانگان، و باخوند های بلهوس و امی گذاشت، و بهنگامیکه کشور در آتش کشاکش بیگانگان میسوخت پارلمان بگزاردن قانونی برای دخانیات و مانند آن خود را سرگرم می ساخت. این بود اندازه دل بستگی مجلس سوم بکارهای کشور.

نمایندگان از هم پراکنده و « ائتلاف » بهم خورده و بکاری از مجلس امید امیرفت، و از اینرو خونگرمانی از آنان برای کوشش راهی در بیرون می جستند و از ناآزمودگی راهی جز همدستی با آلمانیان نمی شناختند، اینکه خود دسته ای باشند و از آلمان افزار جنگ گرفته و خود را نیرومند گردانند و با روسیان نیز دیواری در میانه نگهداشته و زود کار را بجنک نرسانند چیزی بود که باندیشه ایشان نمی رسید.

آزردگی از روسیان دلها را شورانیده و فرصت دور اندیشی باز نگزارده بود. کارکنان آلمان و عثمانی می کوشیدند ولی آزردگی مردم از روسیان بیش از همه کار می کرد. در تابستان ۱۲۹۴ در تهران جنب و جوشی بسیار پدیدار گردیده آمادگیهای میرفت و گذشته از دیگران گروهی از ژاندارم‌وسر کردگان ایشان در این شور و آمادگی همبازی مینمودند. این اداره که نوشته ایم با چه رنجهایی بنیاد یافت در سالهای آخر هنر نمایهای بسیار نموده و در میان مردم بسیار ارجمند گردیده بود و ناگزیر مایه نگرانی همسایگان شده و بدست بلژیکیان که خزانه و گمرک در دست ایشان بود فشار و کار شکنی از اینان دریغ نمی گفتند و از هر راهی که میتوانستند بپراختن این بنیاد می کوشیدند، همین رفتار آتش دشمنی با دودولت را در دل‌های سران ژاندارم فروزان می گردانید. بویژه که در آن چند سال سرکردگان دلیری از جوانان ایرانی در میان ایشان برخاسته بودند و اینان جانفتانی در راه کشور را خواستار می بودند.

این شور و آمادگی در پایتخت روسیان را بر آن واداشت که گذشته از آذربایجان لشکر گاهی در قزوین پدید آورند و دست‌های نوینی را از سپاه قفقاز باینجا فرستند و پیش از آنکه این لشکر به قزوین برسد سپاهیانی که از پیش در آنجا بودند بنمایشی برای ترسانیدن تهران برخاستند و در نتیجه آن بود که داستان کوچیدن آزادی خواهان از تهران پیش آمد که چون داستان بزرگیست آن را در گفتار جداگانه خواهیم نوشت.

در اینجا در پایان گفتار آنچه باید نویسیم لشکر فرستادن بر سر نایب حسین کاشانی می باشد که در این میان رو داد، چنانکه گفتیم میانه نایب و چراغعلیخان بختیاری دشمنی وزد و خورد می رفت، و هر دو از دولت توپ می خواست که «دفع اشرار» کند. دولت درخواست چراغعلیخان را پذیرفته یکدسته ژاندارم بسر کردگی مازور نیستم سوییدی با توپ و مترالوزیبر کاشان فرستاد. چراغعلی خان باینان پیوست و با هم گرد کاشان را فرا گرفتند. نایب و پسرانش پس از دیر گاهی که ایستادگی می کردند در شهر میدان را بخود تنگ دیدند و شبانه راهی جسته و بگسر بختند و خود را بدز «کرد شاهی» انداختند. ژاندارم و سوار بر سر آن دز رفتند و دیر زمانی هم در آنجا

جنگ میرفت و از کسان نایب بسیار کشته شدند. این بود در آنجا هم نمائنده خود را
بدز محمد علیخان در نزدیکی قم رسانیدند و بر آن بودند که از دولت زینهار و آمرزش



۶۳- سیدقو (اسمیل آقا) با پسرش

خواهند که در اینمیان داستان کوچیدن پیش آمد و خواهیم دید که نایب و پسرانش
بکوچند کان پیوستند.

کوچیدن آزادیخواهان از تهران و بسته شدن مجلس

کوچیدن آزادیخواهان از تهران و پدید آوردن « کمیته دفاع ملی » و کارهای دیگری که در پی آنها رخ داد داستانهایست که نیکی یا بدی آنها دانسته نشده . تاکنون که بیست و اند سال میگذرد همیشه دسته بزرگی بد گو بوده اند که همینکه یادی از آن بمیان آید از نکوهش باز نایستند و چنین گویند : « رفتند و کاری نتوانستند و جوانان را بکشتن دادند » .

ولی این نکوهش از روی بینش و از راه داوری نیست . کسانی از اینان همیشه نیکی یا بدی يك چیز را از نتیجه آن شناسند و کوچیدن نیز چون نتیجه نيك آشکاری در پی نداشته از اینرو آن را بد می‌شمارند . برخی نیز آنانند که چون خود پادرمیان نداشته اند از آن ناخوشنودی مینمایند و یا آنانند که از نخست با جنبش آزادی - خواهی دشمن بوده اند و این کوشش که در دنباله آن پیش آمده این را هم دشمن میدانند ، هر چه هست از روی اندیشه سخن نمی‌رانند . از آنسوی کسی از خود کوچندگان تاکنون چیزی ن باره ننوشته تا داستان را روشن گرداند و خواستی را که از کوچ در میان بوده و انگیزه هایی که داشته باز نماید . این نوشتن بزبان تاریخ وهم بزبان خود ایشانست .

اما داوری ما چنانکه گفته‌ایم برای کوشش در آنروز بهترین راه همدستی مجلس و دولت بوده که رشته اندیشه های توده را نیز بدست گیرند ، و از دست اندازی های بیگانگان ، چه آندسته و چه ایندسته بجلو گیری کوشند . اگر مجلس سوم توانا بودی چنین کردی و اینکار ایران را از همه آسیبها بکنار داشتی

ولی در جاییکه چنین کاری نشده، زیرا مجلس چنین نواایی را نداشته و وزیران هم ناخوشنودی دو دولت را نخواستند، با آن دژ رفتاری روسیان و بی پروایی انگلیسیان چه بایستی کرد؟ آیا بایستی دست روی دست گزارده تماشا کرد، و یا در راه رهایی کشور بکوششهایی برخاست؟!

پیدا است که آن یکی را نتوان پسندید. یکدسته در ایران شیوه شان همینست که بهیچ کوششی بر نمیخیزند و اگر کسان دیگری برخاستند به آنان یاوری نمیکنند بلکه کار شکنی هم دریغ نمیدارند و چون آن کوشش به نتیجه درستی نمیرسد در آهنگامست که زبان بسرزنش باز میکنند. ولی این کسان بسیار پستند و ما هیچگاه نتوانیم با آنان هم آواز گردیم. در چنان روزی که بیشتر توده ها بجنگ برخاسته و برای آینده خود میکوشیدند چه سزیدی که ایرانیان خاموش و آرام نشینند؟! در هنگامیکه بیگانگان چهارسوی کشور را گرفته و مردم را بسود خود بجنگ و خونریزی برمی انگیختند چه سزا بودی که پیشروان خود کشور بنام خشک «بی - یکسویی» بس کرده بهیچ کاری بر نخیزند؟! در این زمینه اگر نکوهش باید کسانرا سزاست که دست روی دست گزارده و خاموش نشسته اند، نه کسانرا که بکوشش و تلاش برخاسته اند.

ولی بکوچندگان مایک خرده میگیریم و آن اینکه چرا به آلمانیان آمیخته اند ورشته را بدست آنان داده اند؟! چنانکه گفته ایم آنان توانستندی خود دسته جدایی پدید آورند و سردستگانی برای خود برگزینند که تنها آنان با آلمانیان پیوستگی دارند و بگفتگو پردازند و از ایشان تنها بگرفتن افزار جنگ بس نمایند و باروسیان بیکبار بجنگ بر نخیزند. اگر چنین کردند بسیار بهتر بودی و کار آسانتر گردیدی. لیکن چون این هم نشده و بچنین پختگی در آن روز زمینه نبوده، باز کوچیدن و آن کارهاییکه در پی آن روداده خود بیکبار بدنبوده. و همان کوچیدن و کوشیدن باخرده ای که ما به آن میگیریم، اگر مایه داشتی باز به نتیجه نیکی رسیدی و سودش بکشور بیشتر از زیانش بودی. جای افسوس است که کسانیکه باین کار برخاسته اند همگی پاك نبوده اند و در میان سردستگان مردان آلوده و سود جو بسیار بوده اند. گذشته از

این ما نیک میدانیم که در ایران در درس ناخواندگان خوبها ساده تر و آهنگهای نیر و مندتر است، و اینست آنان در چنین هنگامی با آسانی توانند بخواهشها و گرایشهای درونی خود چیره در آیند و رشک و خشم و خودخواهی را دور گردانند و تنها سود کشور را بدیده گرفته از جان نیز در راه آن چشم پوشند ولی درس خواندگان چون اندیشه‌شان پراکنده و خوبهایشان سست است چنین آهنگ نیر و مندی کمتر توانند داشت و بدشواری توانند رشک و خشم و خودخواهی را دور گردانند و تنها سود کشور را بدیده گیرند و اینست از کارهای خود کمتر نتیجه بینند.

اینان از خانه‌های خود دست کشیده و برای نبرد و جنگ با دشمن بزرگی همچون روس از تهران بیرون رفته و جز از برخی از ایشان دیگران همه پا کد لانه باین کار برخاسته بودند. با اینهمه در چنان هنگام و در برابر چنین کار بزرگی هم بخوبیهای پست خود چیرگی نمیتوانستند و ما می‌بینیم که از قم که نخستین فرودگاهشان بوده در میانه دوسخنی میداشته‌اند و بیشتر ایشان هر یکی دم از جدا سری زده و یا در اندیشه سروری بوده‌اند. این همان کمی مایه است که می‌گوییم. این چیزهاست که یکدسته را دست بسته و کوشش‌های آنانرا بیهوده گرداند.

پس از همه اینها، باز ما این کوچیدن و کوشیدن را بهتر از کار کسانی میدانیم که در تهران نشسته‌اند و تماشاگر چیرگی بیگانگان و خاموشی و ناچاری دولت گردیده‌اند. این کوچ و کوشش باری این نتیجه را داده که در تاریخها نگویند در برابر آن فشار و چیرگی دشمنان ایرانیان هیچ تکانی بخود ندادند و گامی در راه جانفشانی بر نداشتند. خرده گیران چرا آن می‌بینند که یکدسته رفتند و کوشیدند و نتیجه نبردند، ولی این نمی‌بینند که یکدسته بیکار ایستادند و بیاری آنان نشافتند.

اما داستان چنانکه گفتیم از تابستان ۱۲۹۴ در تهران آمادگیهایی برای یک جنبش میرفت. گذشته از سران آزادی و گروهی از نمایندگان مجلس و برخی از سرکردگان ژاندارم (از سویدی و ایرانی) امیر حشمت و دیگران از مجاهدان تبریز که از استانبول بتهران آمده بودند و آلمانیان ارج بیشتری بدلیبری و کاردانی اینان میدادند پا در میان میداشتند. این آمادگی با آنچه در شهرهای دیگر رخ داده بود

یکسان شمرده نمیشد و در اینجا کسان ارجدار و بزرگی در آن کار میکردند و گذشته از همه دولت در نهان آگاه میبود و همداستانی از خود مینمود، تنها یکدسته ناخشنودی مینمودند و آنان نیز خاموش میایستادند .

با آنرنجیدگی که ایرانیان از دو همسایه پیدا کرده و با آن خشمیکه میداشتند جز برخاستن و جنگیدن باندیشه کسی نمیرسید و اگر میرسید گفتن نمیتوانست . از اینسو مستوفی و بیشتر وزیران نیز همداستانی مینمودند . آقای نیساری (همان امیر حشمت) که اکنون در تهرانست سخنانی در این باره میگوید که بهتر است برای روشنی داستان آن را در اینجا بیاوریم . میگوید :

« من چون از میان عثمانیان تهران آمدم آنچه بیهوده میدانستم گراییدن بسوی آلمان و عثمانی و جنگ با روسیان بود . زیرا من در عثمانی بوده و از کارها آگاهی یافته و نیک می دانستم که ما با آلمانیان یکسره پیوستگی نخواهیم توانست . زیرا آنان از ما بسیار دورند . هریاوری یا دستگیری که بباخواهند ناگزیر بادست عثمانیان خواهد بود . اینان را هم آزموده نیک میدانستم که نخواهیم توانست با ایشان همدستی کنیم . چنین کاری در آن روز نشدنی بود ، از آنسوی من جنگ با روسیان را دیده میدانستم که چه سختی هایی باحال آنروزی ایران در میان خواهد بود . از اینرو بهتر می شردم که دولت ایران از پیش آمد جنگ جهانگیر و از گرفتاریهای دو همسایه فرصت جسته با آنان پیمانی بسود ایران بندد و خود رویه و سامانی بکارها داده دست کارکنان آلمان و عثمانی را از کشور کوتاه سازد . این بود اندیشه من و یارانم و همگی از جنگ سخت پرهیز می - کردیم و چون مشیرالدوله سر وزیر گردید و میخواست کابینه بر پا کند از ما و از سران دموکرات اندیشه ما ترا پرسید ، و با همداستانی از همگی با نمایندگان دو همسایه بگفتگو پرداخت که پیمانی در میان بسته شود و چون می ترسید که شورش پیش آید من زبان دادم که با همراهان خود بسیاری او برخیزیم . ولی مشیرالدوله نتوانست از گفتگو با نمایندگان دو همسایه نتیجه ای بگیرد . روسیان يك گام هم بسوی جلو ننگزاردند . این بود مشیرالدوله کابینه درست نکرد و خود هم کناره گزید ، و با اینحال ناگزیری بود که ما از دو دولت نومید شویم و بکوشش برخیزیم . ولی تا آخرین روز دولت از کار و اندیشه ما آگاه بود . »

در آبان ماه این آمادگی نمودار تر گردید و کارکنان روس وانگلیس به بیم

افتادند. خبرنگار رویتر آگاهی داد: «آلمانیان سپاهی در تهران بسیج کرده‌اند»، و روزنامه‌های روس عنوان یافته گفتارهایی نوشتند و بهمه جا آواز افتاد، و چون از سفارت اتریش تفنگ و فشنگ و بمب برای مجاهدان فرستاده میشد شهربانی چند بمبی را گرفت و حاجی بابا خان اردبیلی را بر سر آن بزنان انداخت و این داستان در برخی روزنامه‌های تهران نوشته گردید.

گویا در این هنگام بود که دسته دموکرات کسانی را از سردستانان خود بنام «کمیته دفاع ملی» برگزیده ورشته کارها را بدست آنان دادند. نیز گفتگو از بستن پیمانی با دولت آلمان و بردن پایتخت با سپهان و جنگ آغاز کردن با روسیان بمیان آمد، که دموکراتها و مجاهدان آنرا پیش آورده و دنبال می‌کردند و دولت نیز همداستانی مینمود. دو دولت بتلاش افتادند و سفارت روس برای ترسانیدن دولت چنین گفت: اگر ایران پیمانی با آلمان و عثمانی بندد دولتهای روس و انگلیس پیمانی را که در باره آزادی و جداسری سراسر ایران بسته‌اند از میان رفته خواهند شناخت. از آنسوی در پتر گراد (*) گفتگو برای فرستادن دسته‌های سپاه بقزوین و پدید آوردن لشکر گاه بزرگی در آنجا می‌رفت، و هنوز آن سپاه‌ها نرسیده دسته‌هایی که دوهزار تن یا بیشتر از پیش در قزوین بودند برای ترسانیدن چشم تهران بنمایشی برخاست، و این نمایش بود که داستان کوچیدن را پدید آورد.

بدینسان که در نیمه‌های آبان از قزوین آگاهی رسید که دسته‌های قزاق بیش از هزار تن (سپس شماره آنها را تا هزار و هفتصد تن رسانیدند) با دو متر الیوز از قزوین بیرون آمده و روبسوی تهران داشته‌اند. این آگاهی تکلیفی در شهر پدید آورد و روزنامه‌ها آن را نوشتند و سخنرانی در پیراموش کردند. نخست گمان میرفت با هنگ تهران نباشند و با چند فرسنگی پیش آمده و باز گردند (چنانکه چندی پیش از آن کرده بودند). ولی سپس آگاهی از پیش آمدن ایشان و رسیدن تا به یشگی امام (دوازده فرسنگی تهران) رسید و پیشروان ایشان تا بکرج آمدند. اینها تکان مردم را بیشتر

(*) پس از آنکه جنگ جهانی بزرگ آغازید روسیان نام «پترسبورگ» را که کلمه «پورک» آن آلمانی بود

پسندیدند و نامرا «پتر گراد» گردانیدند.

گردانید و مردم بیدست و پا بترس افتادند. دولت دسته های ژاندارم را بتهران خواسته در باغشاه آماده نگهداشت و بیاسبانان نیز دستور آمادگی داد. از آسوی آلمانیان و اتریشیان و عثمانیان و بستگان ایشان باهنگ بیرون رفتن از شهر افتادند. بیزدبسته دموکرات و «کمیتة دفاع ملی» آهنگ کوچ کردند و وزیران و دربار نیز همداستانی و همراهی نشان دادند. گروهی این را نمیخواستند و روزنامه «عصر جدید» آشکاره خرده میگرفت. ولی انبوهی از آزادیخواهان از دموکرات و اعتدالی در کوچیدن هم سخن بودند و برخی روزنامه ها گفتار شور انگیزی مینوشتند، داستان همراهی دولت و دربار و بیرون بردن پایتخت از تهران ب مردم گران افتاده و از سوی دیگر بترس آنان می افزود.

روز دوشنبه بیست و سوم آبان (۷ محرم ۱۲۳۴) در تهران از روزهای پیمانندی بود. سران آزادی و نمایندگان مجلس و آلمانیان و عثمانیان و دیگران از شهر بیرون می رفتند و درشکه ها پی هم از خیابانها گذشته و آهنگ دروازه میکردند. دولت اینان را راه می انداخت که فردا نیز شاه و وزیران از پی روانه کردند. امروز بنه شاه را هم بکپریزک بردند.

از کسانی که امروز بیرون رفتند و در کوچ تا پایان بودند ما نامهای میرزا سلیمان خان (معاون وزارت داخله)، و سلیمان میرزا، و وحید الملک، و حاجی عز الممالک و حاجی فطن الملک، و ادیب السلطنه، و سید حسن مدرس، و حاجی شیخ محمد حسین استرآبادی، و شیخ محمد حسین خونساری، و سید محمد رضا مساوات، و آقا شیخ رضاد هخوارقانی، و سید جلیل اردبیلی، و مشارالدوله، و سید حسین گزازی، و سردار محیی، و میرزا کریم - خان، و میرزا محمد صادق طباطبائی، و میرزا علی اکبر خان دهخدا، و میرزا محمد علی خان کلوپ، و حاجی میرزا علی محمد دولت آبادی، و سید یعقوب شیرازی، و نظام السلطان، و سردار کل، و میرزا صادق خان بروجردی و حاجی شرف الملک رادانسته ایم که در اینجا می آوریم. باشد که رویهم بیشتر از سید تن بوده اند.

پسین آن روز و شب سه شنبه در دربار نشست ها شد و نمایندگانی که ترفه بودند با وزیران بگفتگو نشستند. ولی نتیجه بدست نیامد و مستوفی همچنان مردم را برفتن

وا میداشت. فردا سه‌شنبه همچنان در شهر شور و جنبش دیده میشد. امروز کسانی از دیرماندگان روانه میشدند، و چون شاه و وزیران خواستندی کوچید پاسبان‌ها و ژاندارمها در خیابانها و راهها پاسداری میکردند مردم در خیابانها چشم براه بیرون آمدن ایشان می‌ایستادند. شاه رخت سفر پوشیده و آماده می‌ایستاد و کالسکه او را بیرون آورده و دم‌درنگه میداشتند. در باغشاه ژاندارمها بسیج رفتن میکردند و فزونی فشنگ و افزارها را که بردن نمی‌خواستند آتش میزدند. بسیاری از شاهزادگان و دیگران ناخشنود بودند ولی نمیتوانستند چیزی گفت تا فرمانفرما و سپهدار و عین‌الدوله بجلوگیری از آهنگ شاه کوشیدند. پس از نیمروز سفیرهای روس و انگلیس بدر بار آمدند و اینان نیز بیاز نشانیدن شاه و وزیران کوشیدند. سفیر روس آگهی داد که دسته‌های سپاه روس بتهران نخواهند آمد و ازینگی امام باز خواهند گشت و دودولت با ایران همچنان دوست خواهند ماند. از این گفتگوها شاه اندیشه دیگر کرده باز ماندن را برگزید و درباریان و وزیران نیز پیروی نمودند. در همان نشست بفرمانفرما وزیری داخله داده شد. چون این آگهی به بیرون رسید و مردم در خیابانها چگونگی را دانستند بسیاری از آنانکه آماده رفتن بودند هم نرفتند و ترس مردم کمتر گردید. از آنسوی در همان هنگام یکدسته ژاندارم و پاسبان بر سر امیرحشمت و مجاهدان که هنوز نرفته بودند فرستاده و ایشان را ناگزیر از رفتن و کوچیدن گردانیدند و همانشب آنان را از شهر بیرون فرستادند. گذشته از امیرحشمت و برادرانش از مجاهدان تبریز میرزا نورالله خان، و شهدی محمد علیخان، و اسدآقا، و اصغر خان (مسکین) در این دسته بودند و شماره‌شان تا شصت میرسید. نیز آقای میرزا اسمعیل یکانی با ایشان بود.

ژاندارمها که برای پاسبانی در شاه عبدالعظیم و راه قم بودند چون از رفتن شاه و دربار آگاه شدند یکدسته از ایشان از دنبال کوچندگان رفته و یکدسته بتهران باز گشتند.

فردا چهارشنبه در شهر آرامش بود. خونگرمان و تندروان همه رفته و جز خونسردان یا بهتر گویم آسایش خواهان نمانده بودند. امروز بنه شاه را از کهریزک باز گردانیدند، و همچنین سفیر عثمانی و وزیر مختار اتریش که با سفیر آلمان و دیگران